

Interdisciplinary Nature of Architectural Discourse within the Triangle of Architecture, Sociology and Literary Fiction

Zeynep Tuna Ultav

Müge Sever

Translator: Hosna Esmaeelbeigi¹

Received Date: 20 November 2024

Accepted Date: 09 December, 2024

<https://doi.org/10.30480/AR.CAND.2024.5583.1066>

Abstract

With the supposition that architectural discourse has an interdisciplinary nature, this study aims to display the way literary fiction borrows several themes from architectural discourse in order to form its “literary spaces” as well as the way architectural discourse borrows several themes from other social sciences, especially from sociology. Thus, new wave science fiction writer J.G. Ballard’s literature provides a fruitful resource for the construction of this study. It will be demonstrated that spatial data within the five selected works of Ballard exist in a similar way within architectural discourse of the recent past that criticizes modern architectural movement via several themes. An analysis will be made parallel to the discourses of the critiques of modern architectural discourse. In this sense, intersecting both the discourse of architecture and that of Ballard, there emerge three common themes to focus on: social isolation, class discrimination as a result of social isolation, and alienation in the modern world. While displaying the mediatory role of architectural discourse between sociology and literary fiction through reading in the spatiality of the text, the study will also draw lessons to be learned from Ballard’s works emphasizing the production of design theory through the field of discourse.

Keywords: Interdisciplinarity of architectural discourse, social isolation, alienation, class discrimination, J.G. Ballard.

1. PhD student of Sociology, University of Tehran, Tehran, Iran
Email: esmaeelbeigi@gmail.com

ماهیت میان‌رشته‌ای گفتمان معماری در مثلث معماری، جامعه‌شناسی و ادبیات داستانی

حسنا اسماعیل بیگی^۱

<https://doi.org/10.30480/ARC.AND.2024.5583.1066>

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۳۰

چکیده

با این فرض که گفتمان معماری ماهیتی میان‌رشته‌ای دارد، هدف از این پژوهش نشان دادن نحوه استقراض ادبیات داستانی از گفتمان معماری به‌منظور شکل‌گیری «فضاهای ادبی» و نیز نحوه اقتباس گفتمان معماری از سایر موضوعات جامعه‌شناسی است. در همین راستا، آثار نویسنده موج نو داستان‌های علمی تخیلی، یعنی جی. جی. بالارد، منبعی مفید برای ساخت این مطالعه فراهم می‌کند. نتایج نشان می‌دهد که داده‌های فضایی در پنج اثر منتخب بالارد، به شیوه‌ای مشابه در گفتمان معماری دوره اخیر وجود دارد که جنبش معماری مدرن را در زمینه‌های مختلف، موردانتقاد قرار می‌دهد.

تحلیل، به‌موازات مباحث نقد گفتمان معماری مدرن انجام می‌شود. از این منظر، گفتمان معماری و گفتمان بالارد بر سه موضوع مشترک تمرکز دارند؛ انزوای اجتماعی، تبعیض طبقاتی در نتیجه انزوای اجتماعی و بیگانگی در دنیای مدرن. در این مطالعه، ضمن این‌که نقش میانجی گفتمان معماری بین جامعه‌شناسی و ادبیات داستانی از طریق قرائت فضای مکانی متن برجسته می‌شود، درس‌هایی برای یادگیری از آثار بالارد نیز، با تأکید بر تولید نظریه طرح از طریق حوزه گفتمان، بیرون کشیده خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: گفتمان میان‌رشته‌ای معماری، انزوای اجتماعی، بیگانگی، تبعیض طبقاتی، جی. جی. بالارد

۱. حسنا اسماعیل بیگی، کارشناس ارشد معماری و دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران، تهران، ایران
ایمیل: esmaeelbeigi@gmail.com

معرفی و بیان مسئله

هدف از این پژوهش، آشکار کردن مقارنه‌ها و هم‌نهشتی‌های گفتمان معماری، ادبیات داستانی و جامعه‌شناسی است که در آن معماری، مضامین اجتماعی را وام می‌گیرد تا ساختار جاری و حاکم بر جامعه را درک کند و طرح‌هایی را مطابق با آن ساختار توسعه دهد، درحالی‌که ادبیات از فضاهای واقعیت خلق شده در ذهن خواننده، استفاده می‌کند. همان‌طور که استرویدسکی^۱ اشاره می‌کند، قلمرو مادی معماری و قلمرو ذهنی ادبیات، این‌گونه به هم رخنه می‌کنند که معماری «مواد خام معرفتی» (۲۰۰۹، ص ۵) را برای «آزادی تخیلی» ادبیات (۲۰۰۹، ص ۵) فراهم می‌کند. او همچنین بر این واقعیت تأکید می‌کند که تحلیل بازنمایی فضای اجتماعی در حوزه ادبی، شناخت مادیت فضایی در قلمرو معماری را امکان‌پذیر می‌کند. (استرویدسکی، ۲۰۰۹)

این پژوهش، به بررسی ماهیت میان‌رشته‌ای گفتمان معماری از طریق پیوند آن با جامعه‌شناسی و ادبیات، و به رابطه هم‌زیستی میان این سه می‌پردازد. گفتمان معماری، هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ روش‌شناسی، از جامعه‌شناسی و ادبیات تغذیه می‌شود. اما در همان حال که گفتمان معماری از روش‌های جامعه‌شناسی و ادبیات برای تعریف خود استفاده می‌کند، معماری برای ایجاد و پدیدآوردن صحنه در ذهن خوانندگان، نقشی حیاتی در ادبیات ایفا می‌کند. بنابراین، با توجه به استفاده از فضاهای معماری در ادبیات، جستجوی روش‌های کاوش در پیوندهای جدید معماری با داستان‌های ادبی را می‌توان سودمند دانست. (اولتاو و همکاران، ۲۰۱۵، ص ۱۳۵) تامسون در همین رابطه، می‌گوید:

«تجربه فیزیکی ما از معماری، ظاهراً محدود و در قالب محدودیت‌های زمان، مکان و تحرک است. اما ادبیات این فرصت را برای ما فراهم می‌کند که در زمان‌های مختلف و در معماری‌های بسیار متفاوت زندگی کنیم و از این طریق درک ما را از طنین موزون اصیل معماری، ابعاد نهفته و پنهان آن، و ظرفیت آن برای سایه انداختن بر نادیدنی‌ها و اوهام، تقویت می‌کند. این تصور از پوشیدگی و نهفتگی معماری، امری کلیدی در چارچوب‌بندی ارتباط میان ادبیات و معماری است.» (۲۰۰۴، ص ۳۲۱)

بنابراین، این نوع مطالعه میان‌رشته‌ای، از تحلیل ادبی معماری به‌عنوان یک روش تحقیق استفاده می‌کند که از ادبیات داستانی به‌عنوان ابزاری برای پژوهش‌های معماری/شهری سود می‌برد. (اولتاو و همکاران، ۲۰۱۵، ص ۱۳۴) این روش، «با تمرکز بر توصیف موقعیت‌های رمان، به دنبال جستجوی سرخ‌های فضایی در متون ادبی است که این امر را با توجه به نظریات و مفاهیم معماری مبتنی بر تحلیل ادبی به‌پیش می‌برد.» (همان) در این تحقیق چهار رمان جی. جی. بالارد مورد بررسی قرار می‌گیرد: جزیره بتنی^۲ (۱۹۷۴)، برج^۳ (۱۹۷۵)، خودسر^۴ (۱۹۸۹) و سوپرکن^۵ (۲۰۰۰)؛ که از طریق تحلیل ادبی معماری به‌عنوان روشی برای کشف مضامین اجتماعی انزوا و بیگانگی اجتماعی، بالارد نقدهای مؤثری را از مدرنیسم از چشم‌انداز استفاده از معماری به‌عنوان یک بازیگر مهم در این رابطه، ارائه می‌دهد. معماری، که می‌توان آن را شکل‌دهنده اسکلت آثار بالارد در نظر گرفت، به خوانندگان کمک می‌کند تا صحنه را تجسم کنند. او مراحل هر اثر را با در نظر گرفتن شرایط زمان و آنچه برای زندگی، جامعه، مردم و شهرها در آن شرایط اتفاق می‌افتد، تعیین می‌کند. در این تحقیق، کنار هم قرار دادن و تلفیق گفتمان‌های معماری، داستان‌های ادبی، و جامعه‌شناسی از طریق جداول این سه رشته، چگونگی تکامل آن‌ها با یکدیگر و نحوه ترسیم آن‌ها در کتاب‌های بالارد، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

موضوعات مورد مطالعه

جیمز گراهام بالارد را می‌توان یکی از مهم‌ترین نمایندگان جنبش موج نو دانست که در دهه ۱۹۶۰ در ژانر علمی تخیلی شکل گرفت. گدارد^۶ و پرینگل^۷، بالارد را تحت عنوان «یک نویسنده آوانگارد و تجربی در موج نو ژانر

- 1 Ostrowidzki
- 2 Concrete Island
- 3 High Rise
- 4 Running Wild
- 5 Super Cannes
- 6 Goddard
- 7 Pringle

علمی تخیلی» توصیف می‌کنند. (۱۹۷۶، ص ۱) به گفته دیوید فورتین^۱ (۲۰۱۱) واژه علمی تخیلی «اولین بار توسط هوگو گرنزبک^۲ و در رمان او «الف ۱۲۴ سی ۴۱+» (۱۹۲۹) ابداع شد. اخیراً گل کاچماز ارک^۳ این نوع رمان را «داستانی بر اساس تخیل درباره پیشرفت‌های علمی یا تکنولوژیک در آینده و تغییرات بزرگ اجتماعی یا محیطی» تعریف کرده است. (فورتین، ۲۰۱۱، ص ۱۶) جنبش موج نو، مسیر تازه‌ای را در داستان علمی تخیلی پدید آورد و متون تجربی را در محتوا و فرم آن، تولید کرد. هدف از این جنبش، ارائه چشم‌انداز جدیدی در ژانر است که اشکال جایگزین جوامع را بررسی کرده و به جای پیشرفت فن‌آوری و تکنولوژی، بر سیاست، روانشناسی، جامعه‌شناسی و یا فلسفه تأکید کرده است.

یکی از محصولات رویکرد موج نو، جزیره بتنی (۱۹۷۴) است که بر یک فرد به دام افتاده تمرکز می‌کند. صحنه اصلی، مکانی است که دیگر نمی‌توان آن را «مکان» نامید؛ زیرا در کنار یک بزرگراه جدید قرار دارد. در عوض، می‌توان آن را به عنوان یک «غیر مکان»، و یک لایه قدیمی از شهر تعریف کرد. رابرت میتلند^۴، معماری ۳۵ ساله، تصادفی می‌کند که در آن از روی حائل‌ها و موانع، پرتاب شده و غلت می‌زند و در یک جزیره بتنی گیر می‌افتد. او تلاش می‌کند خودش را نجات دهد اما در نهایت شروع به شناخت خود و هم‌ذات پنداری با جزیره می‌کند؛ «در جزیره بتنی، شخصیت اصلی، دوران کودکی خود را در تصویر پسری می‌بیند که به تنهایی در باغی محصور با حصار بلند بازی می‌کند.» (۲۰۱۱، ص ۱۱)

رمان برج، که در سال ۱۹۷۵ توسط بالارد نوشته شده، آخرین کتاب از یک مجموعه چهاربخشی است که پس از قساوت نمایشگاه (۱۹۷۰)، سانحه (۱۹۷۳) و جزیره بتنی (۱۹۷۴) نگاشته است. بالارد در این رمان‌ها، بیشتر بر جوامع محصور و تأثیرات اجتماعی و فیزیکی آن‌ها بر زندگی ساکنانشان، تمرکز می‌کند که از تجارب خود او سرچشمه می‌گیرد. برج، مجموعه‌ای از وقایع را در آینده‌ای کابوس‌زده به تصویر می‌کشد که در یک ساختمان لوکس ۴۰ طبقه رخ می‌دهد؛ یک شهر عمودی پرازدحام و شلوغ از طبقات اجتماعی و گروه‌های شغلی مختلف، که به همراه کودکان و حیوانات مختلفی چون سگ و اسب، در طبقات مختلف ساختمان زندگی می‌کنند. در مقاله کلین^۵، ارتفاع و این «شهر عمودی» از منظر آثار آن از جهت اجتماعی و روان‌شناختی «در گفتارهای حرفه‌ای و همچنین در تعاملات ادبی - هنری» مورد بحث قرار گرفته است (۲۰۱۹، ص ۱).

اگرچه این رمان از سوی بسیاری از نظریه‌پردازان، از نظرگاه‌های مختلف مورد بحث قرار گرفته است، مطالعه کلاین با در نظر گرفتن نقش آن در ادبیات در حوزه «نقش زندگی عمودی در فاصله گرفتن ساکنان برج از حوزه اجتماعی بزرگ‌تر، در نتیجه تشدید یا براندازی هنجارها و قوانین اجتماعی در آن» (۲۰۱۹، ص ۱)، در رأس قرار می‌گیرد. این رمان به تشریح تنش تدریجی فزاینده به دلیل مجموعه‌ای از حوادث و درگیری‌ها بین گروه‌های مختلف اجتماعی می‌پردازد که در نهایت به هرج و مرج، خشونت و جنایت ختم می‌شود. ساختار رمان، حول سه شخصیت اصلی می‌چرخد: یک پزشک به نام لینگ^۶، یک تهیه‌کننده تلویزیون به نام وایلد^۷ و یک معمار به نام رویال^۸. دلویل^۹ اشاره می‌کند که:

این‌که رمان سه دیدگاه «حرفه‌ای» مختلف را در اختیار ما قرار می‌دهد نوعی مزیت است؛ لینگ، وایلد و رویال به فاجعه‌ای که در داستان رخ می‌دهد، به گونه‌ای پاسخ می‌دهند که بر تابعیت و وفاداری خود نسبت به سیستم‌های فکری تحمیل شده به ترتیب توسط زبان علم، رسانه و معماری مدرن تأکید می‌کنند. (۱۹۹۸، ص ۴۹)

کلین اشاره می‌کند که رمان «برج» بالارد، ویرانی سازه‌های آسمان‌خراش‌های مسکونی در بافت تاریخی و فرهنگی

- 1 David Fortin
- 2 Hugo Gernsback
- 3 Gül Kaçmaz Erk
- 4 Robert Maitland
- 5 Klein
- 6 Laing
- 7 Wilder
- 8 Royal
- 9 Delville

لندن پس از جنگ در اوایل دهه ۱۹۸۰ را به یاد ما می‌آورد؛ مانند املاک ساوتمر^۱ در شرق لندن، که به‌طور کلی پس‌زده شدند و متعاقباً هم از جهت مادی و معماری و هم از جهت اجتماعی - اقتصادی، به انحطاط کشیده شدند و به موازات آن مسائلی اجتماعی چون «فقر، جرم و جنایت، خرابکاری و شکل‌گیری دسته‌های تبهکاری» را ایجاد کردند. (۲۰۱۹، ص ۲) نظریه‌پردازانی چون جین جیکوبز^۲ نیز با در نظر گرفتن سهم ساختمان‌های بلندمرتبه در خشونت و جنایت، و ناهماهنگ بودن شهرهای عمودی از منظر چشم‌انداز عمودی و فقدان مقیاس انسانی و سرزندگی در خیابان؛ که جیکوبز آن‌ها را به‌عنوان شاخص‌های یک زندگی شهری سالم و توسعه‌یافته مطرح می‌کند، به موضوع اصلی رمان پیش‌گویانه بالارد پرداخته‌اند. (۲۰۱۹، ص ۴)

خودسر (۱۹۸۹) در مورد یک قتل دسته‌جمعی در دهکده پانگبورن^۳ است که یک اجتماع محلی سعادتمند و خوشبخت، واقع در مدینه‌فاضله‌ای در حومه شهر است. در آنجا، همه خانه‌ها، مکان‌های کاملاً جدید و امنی هستند و مردم با شادی در آن زندگی می‌کنند. اما همه چیز بعد از وقوع یک قتل دسته‌جمعی تغییر می‌کند. سوپرکن (۲۰۰۰) یک محله فوق‌العاده و بی‌عیب و نقص، به نام ادن المپیا^۴ در فرانسه را به تصویر می‌کشد که در آن مدیران درجه اول، دانشمندان و کارفرمایان شرکت‌های بین‌المللی زندگی می‌کنند. شهری که بالارد خلق می‌کند، درجایی میان تراکم کلان‌شهر، ساختمان‌های چندطبقه و حومه شهر قرار می‌گیرد. ادن المپیا برای بالارد مانند یک فضای آزمایشی است؛ همچنان که جین جیکوبز شهرها را به‌عنوان آزمایشگاه‌هایی برای آزمون‌وخطا، موفقیت و شکست، و برنامه‌ریزی و ساخت‌وساز شهری می‌داند. ادن المپیا محیطی آزمایشی برای ویران‌شهر بالارد است. این پژوهش با در نظر گرفتن الهام بخشی معمارانه بالارد، بر روایت معماری، رویدادهای جامعه‌شناختی و ساختارهای متون در چهار اثر متمرکز است. این کتاب‌ها که جوامع محصور و جوامع مدرنیسم را توصیف می‌کنند، برای انعکاس تعامل بالقوه میان معماری و ادبیات انتخاب‌شده‌اند. این پتانسیل از طریق دو موضوع اجتماعی اصلی؛ یعنی انزوای اجتماعی و بیگانگی موردبحث قرار خواهد گرفت، و در همین زمینه، تبعیض طبقاتی به‌عنوان پیامد انزوای اجتماعی تفسیر خواهد شد. اگرچه نخستین کتاب (جزیره بتنی) تا سال ۱۹۷۴ منتشر نشده بود، اما تجربیات بالارد پس از جنگ جهانی دوم، به‌ویژه وقایع دهه ۱۹۶۰، بر روایات حاکم است. در طول دهه ۱۹۶۰ و پس‌از آن، معماری مدرن به‌طور گسترده، در جنبش‌های آوانگارد توسط معماران CIAM، تیم ۱۰ و آرشیگرام، موردانتقاد قرار گرفت. این انتقادات که تا دهه ۱۹۶۰، عصر طلایی خود را تجربه می‌کردند، معماری مدرن را مجبور به درک این نکته کردند که عام‌گرایی و جهانی‌شدن را جایگزین روابط انسانی، جامعه و مکان کرده است. کتاب‌های بالارد، هم از طریق ادبیات و هم معماری، این رویکردها و انتقادات جدید را از لحاظ هویت زدایی، یکنواختی، سردی، بیگانگی و انسان ستیزی، شکل‌گیری جوامع بسته و تغییرات اجتماعی پدید آمده که به‌صورت طبقاتی شدن و تبعیض در جامعه جلوه‌گر می‌شوند، و آسیب‌های مالی، عاطفی و فیزیکی که پس از جنگ جهانی دوم در شهرها و جوامع پدیدار شدند، بازنمایی می‌کند.

دو مضمون اصلی در آثار بالارد اهمیت دارند زیرا عناصر و زمینه‌های معماری را در روایت او مرتبط می‌کنند. رابطه هم‌زیستی میان معماری، ادبیات و جامعه‌شناسی را می‌توان با در نظر گرفتن این مضامین اجتماعی و تعامل آن‌ها با جامعه و فضاها خواند. مضامین انتخاب‌شده با در نظر گرفتن وضعیت پس از جنگ، به‌ویژه پس از دهه ۱۹۶۰، در رابطه با نقد بالارد و همچنین برخی از نظریه‌پردازان معماری و جامعه‌شناسی از مدرنیسم، موردبحث قرار می‌گیرند تا نشان دهند که چگونه بر معماری و بازتاب آن در جامعه اثرگذار بوده‌اند. بدین منظور، این مطالعه، منابع معماری و جامعه‌شناسی را از سال ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۳، یعنی همان دوره زمانی که بالارد این چهار رمان را منتشر

1 Southmere

2 Jane Jacobs

3 Pangbourne

4 Eden-Olympia

۵ در متن واژه dystopia به کار رفته که در مقابل واژه utopia است.

۶ مناطقی مسکونی با جاده‌هایی که دارای دروازه‌هایی برای کنترل رفت و آمد ترافیک و افراد به داخل و خارج از منطقه است.

کرد، مورد بحث قرار می‌دهد تا جامعه، معماری و بافت‌های شهری مرتبط را از دیدگاه‌های مشابه بررسی کند. هدف این مقاله، مطالعه رابطه میان‌رشته‌ای گفتمان معماری، ادبیات و جامعه‌شناسی از طریق کتاب‌های بالارد با استفاده از جامعه‌شناسی برای ساخت چارچوب کلی و درعین‌حال گفتمان معماری و ادبیات برای توسعه چارچوب زمینه‌ای است. بنابراین، بخشی تحت عنوان مضامین اجتماعی شکل می‌گیرد که از طریق جداول نشان‌دهنده تفاسیر و پیامدهای منابع جامعه‌شناختی و گفتمان معماری از طریق ادبیات و دگرگونی این مضامین در رشته‌های مختلف، از طریق تعاملات آن‌ها است.

مضامین اجتماعی

انزوای اجتماعی و تبعیض طبقاتی

جامعه‌شناسان انزوای اجتماعی را به‌عنوان فقدان تقریباً کامل ارتباط و تعامل بین فرد و جامعه، یا به‌طور دقیق‌تر ارتباط با افراد دیگر در جامعه، نه جامعه به‌عنوان یک کل، توصیف می‌کنند. البته آن‌ها این مفهوم را در بحث روابط میان جوامع نیز به کار می‌برند؛ و درعین‌حال که مفهوم انزوا به معنای واقعی کلمه به افراد منزوی اشاره می‌کند، اما معنای آن را به گونه‌ای گسترش می‌دهند که برای محله یا گروهی از جامعه نیز به صورت استعاری به کار برده می‌شود. جامعه‌شناسان شهری، اصطلاح انزوا را برای توصیف ارتباطات اجتماعی محدود استفاده می‌کنند.

در این زمینه، هم جامعه‌شناسی و هم گفتمان معماری، بر یک بحث تمرکز دارند. با این حال، درحالی‌که جامعه‌شناسی، انزوا را پیامد مدرنیست و استاندردسازی می‌داند که موجب می‌شود مردم حس مکان و جامعه خود را فراموش کنند، گفتمان معماری، منعکس‌کننده تحلیل‌های جامعه‌شناختی از مواردی چون جوامع محصور، تفکیک اجتماعی و فردیت در فضاها است (جدول ۱).

جامعه‌شناس سنت^۱ در کتاب خود به نام سقوط انسان اجتماعی^۲ (۱۹۷۷) که در مورد فضای عمومی و تعاملات افراد درون آن بحث می‌کند، سه نوع مختلف انزوا را از هم تفکیک می‌کند. دو مورد از این موارد را می‌توان از طریق آثار بالارد ارزیابی کرد. در نوع اول، «ساکنان یا کارگران در یک ساختمان شهری با تراکم بالا، از احساس هرگونه ارتباط با محیطی که سازه در آن قرار گرفته، بازمی‌مانند.» (سنت، ۱۹۷۷، ص ۱۴) در نوع دوم، «هنگامی که فرد برای آزادی عمل در حرکت، خود را در یک خودروی شخصی منزوی می‌کند، دیگر باور نمی‌کند که محیط اطرافش معنایی جز به‌عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدف داشته باشد.» (سنت، ۱۹۷۷، ص ۱۵)

انزوای اجتماعی به یکی از مفاهیم محوری تبدیل شده که اغلب توسط جامعه‌شناسان مورد بحث قرار می‌گیرد؛ نه به دلیل پتانسیل توصیفی آن، بلکه به دلیل قدرت آن در ادراک و بیان تنش میان جامعه و ساختارهای وحشیانه کلان‌شهرها که با مدرنیته همراه است و افراد درون آن را از خود بیگانه می‌کند. این تنش و مضمون انزوای اجتماعی، نه تنها مورد علاقه جامعه‌شناسان، بلکه موضوع ادبیات و گفتمان معماری نیز می‌باشد. همان‌طور که استرودسکی بیان می‌کند، انزوای اجتماعی یا طرد کنندگی‌های معماری را می‌توان در مقیاس‌های مختلف اجتماعی – فضایی از «جوامع محصور تا مرزهای نظامی دولت – ملت‌ها» صورت‌بندی کرد (۲۰۰۹، ص ۹).

1 Sennett

2 The Fall of Public Man

جدول ۱: انزوای اجتماعی در متون سه حوزه (۲۰۱۹)

جامعه‌شناسی	گفتمان معماری	جی.جی. بالارد
- ریچارد سنت (۱۹۷۷) - انزوای ساکنان از محیط خود در زمانی که در مناطق و با ساختمان‌های پرتراکم زندگی می‌کنند. - انزوای ساکنان از محیط خود در نتیجه تمرکز بر استانداردهای زندگی خود و تعلق خاطر به جوامع محصورشان درحالی که حس مکان را فراموش کرده‌اند. - ماسیمو کاجیاری (۱۹۹۳) - پیامدهای مدرنیزاسیون و استانداردسازی و رویکرد خردگرایانه در تولید - برای گئورک زیمل، «لحظه تعیین‌کننده‌ای از موجودیت مدرن است.» - برای والتر بنیامین، «لحظه‌ای دیگر از سلطه سرمایه به‌عنوان ساختار جامعه است.» - ادوارد جی. بلیکلی و مری گیل اسنایدر (۱۹۹۷) - تمرکز بر تمایز اجتماعی، و جوامع محصور به‌ویژه به‌عنوان بخش کوچکی از یک الگوی بزرگ‌تر: «یک جهان کوچک» - تفاوت روبه رشد بین شهر و حومه و میان فقیر و غنی - ترزا پی. آر. کالدیرا (۲۰۰۰) - تمایز اجتماعی - وضعیت موجود فضاهای محصور - فاصله و نابرابری اجتماعی	- آلن جیکوبز و دونالد اپلیارد (۱۹۸۷) - خصوصی‌سازی شهرها - جامعه مصرف‌کننده - جرم - استیون فلاستی (۱۹۹۷) - هدف اصلی جوامع محصور و تفکیک اجتماعی، جلوگیری از «تبادل آزاد افکار» است. - قربانی کردن فضاهای عمومی که منجر به ایجاد فردگرایی و انزوا می‌شود. - آندرس دوانی و همکاران (۲۰۰۰) - تمرکزهای اصلی، مخرب توسعه گسترش حومه شهرها هستند. - از دست دادن جوهر محله سنتی - و مشکلات ترافیکی، انزوای اجتماعی و نابرابری، ناشی از گسترش بی‌رویه حومه شهر - تانسی شنیاپیلی (۲۰۰۳) - فاصله اجتماعی در حومه شهر - فضاهای ایجاد شده در جوامع محصور برای گروه‌های منتخب به‌جای همه افراد.	برج جزیره بتنی سوپر کن خودسر

انزوای اجتماعی که در این مقاله از منظر حومه‌ها و جوامع محصور بدان پرداخته شده، موضوع بحث‌های اخیر مانند کاهش تعاملات اجتماعی و خصوصی‌سازی حوزه عمومی بوده است. (بلیکلی^۱ و سیندر^۲، ۱۹۹۷؛ کالدیرا^۳، ۲۰۰۰؛ دوانی^۴ و همکاران، ۲۰۰۰؛ فلاستی^۵، ۱۹۹۷؛ جیکوبز^۶ و اپلیارد^۷، ۱۹۸۷؛ شنیاپیلی^۸، ۲۰۰۳) شکل جدید زندگی در محیط‌های ساخته شده و فهم از آن، از فضاهای عمومی «بیابان‌هایی پوچ و تهی» ساخته است. اگرچه بدون شک، هر گروه اجتماعی برای «لذت بردن از دنیای محدود خود» به دیگران نیاز دارد:

شهرها، به‌ویژه شهرهای آمریکا، تا حد زیادی به خصوصی‌سازی دچار شده‌اند که بخشی از آن به دلیل تأکید جامعه مصرف‌کننده بر بخش خصوصی و فردی بوده است، و پیامد آن به تعبیر گالبریث^۹، ایجاد «ثروت خصوصی و فلاکت عمومی» بوده است؛ که با گسترش خودروها به شدت افزایش یافته است. وقوع جرم و جنایت در خیابان‌ها نیز، هم علت و هم نتیجه این روند بوده که منجر به شکل جدیدی از شهر شده است: جزایری بسته و محافظت‌شده، با نماهایی خالی و بدون پنجره که توسط زمین‌های خالی پارکینگ‌ها و ترافیک بالا و پرسرعت ماشین‌ها احاطه شده است. با کاهش سیستم‌های حمل و نقل عمومی در شهرهای آمریکا، تعداد مکان‌هایی که در آن‌ها، افراد گروه‌های اجتماعی مختلف واقعاً با یکدیگر ملاقات کنند، رو به کاهش است. محیط عمومی بسیاری از شهرهای آمریکایی به یک برهوت خالی تبدیل شده است و بقای زندگی عمومی تنها وابسته به موقعیت‌های رسمی برنامه‌ریزی شده است

1 Blakely
2 Synder
3 Caldeira
4 Duany
5 Flusty
6 Jacobs
7 Appleyard
8 Şenyapılı
9 Galbraith

که بیشتر در مکان‌های داخلی حفاظت‌شده، شکل می‌گیرند. (جیکوبز و اپلارد، ۱۹۸۷: ۴۹۴)

بلیکلی، سیندر (۱۹۹۷) و کالدیرا (۲۰۰۰) به این نکته اشاره کردند که تمایز اجتماعی ناشی از قدرت اجتماعی، تعامل اجتماعی را به حالت تعلیق درمی‌آورد:

جوامع محصورشده، خود یک نمونه کوچک از الگوی مکانی بزرگ‌تر تقسیم‌بندی و جداسازی هستند. تقسیمات رو به رشد بین شهر و حومه، و غنی و فقیر، الگوهای جدیدی پدید می‌آورند که هزینه‌هایی را که انزوا و طرد شدن بر برخی تحمیل می‌کند و درعین‌حال به نفع دیگران است، تقویت می‌کند. ... حومه‌نشینی، برای تقسیم سود و زیان محدودیت‌های اقتصادی، ابزار بسیار مؤثری بوده و به برندگان اجازه می‌دهد تا از طریق جدایی جغرافیایی از موقعیت خود محافظت کنند و تفاوت‌های موجود میان درآمدها و ثروت را تشدید کنند. (بلیکلی و سیندر، ۱۹۹۷)

بلیکلی، سیندر (۱۹۹۷) و کالدیرا (۲۰۰۰) در مورد جامعه، گروه‌های اجتماعی و استفاده از فضاها، با در نظر گرفتن تمایزات و ارتباطات بحث می‌کنند. به گفته ایشان، محصورسازی به‌عنوان یک راه اضافی برای تعیین مرزها و بسط تمایز و جداسازی گروه‌ها عمل می‌کند که قبلاً از طریق محدودیت‌ها و مقررات حومه‌ها، برای تضمین ارزش املاک و جلوگیری از شانس تأثیرگذاری مناطق و نواحی دیگر، ایجادشده است. (بلیکلی و سیندر، ۱۹۹۷) فضاها محصور و حفاظت‌شده به افرادشان و موقعیت ویژه‌ای می‌دهد و درهمین‌حال ساخت این نمادها، با توجه نشان دادن به تمایزات اجتماعی، به‌طور غیرمستقیم ادعاهای اجتماعی مانند فاصله اجتماعی و نابرابری را تقویت می‌کنند. (کالدیرا، ۲۰۰۰) افرادی که ترجیح می‌دهند در این فضاها محصور زندگی کنند، از زندگی با گروه‌های اجتماعی مشابه و درعین‌حال دور ماندن از ارتباطات ناخواسته، رفتارها، خطرات، تعاملات و موقعیت‌های نامطلوب خیابان‌ها، قدردانی می‌کنند. (بلیکلی و سیندر، ۱۹۹۷؛ کالدیرا، ۲۰۰۰) توجه داشته باشید که ورودی‌های این جوامع محصور، با موانع فیزیکی بسته‌شده است؛ بنابراین علاوه بر فضاها، خصوصی، فضاها عمومی نیز خصوصی‌سازی می‌شوند. به عقیده فلاستی، طراحی فضاها از خلال این نوع حس کنترل، موجب جلوگیری از «تبادل آزاد ایده‌ها» می‌شود؛ که درواقع همان کارکرد و ویژگی حوزه عمومی است:

با نگاهی وسیع به این فضاها کنترل‌شده روبه‌گسترش، به‌وضوح روشن می‌شود که مکان‌هایی که زندگی روزمره و تعاملات چهره به چهره در آن‌ها رخ می‌دهند - خیابان‌ها، پارک‌ها، بازارها، و میادین - قربانی این نظارت و کنترل اضافه و اختصاصی می‌شوند. این امر تبادل آزاد ایده‌ها را تهدید می‌کند که از عوامل شکل‌گیری یک جامعه مرفعی است. درعین‌حال، ارتباطات میان فرهنگی لازم برای پیوند دادن گروه‌های اجتماعی مختلف را با اشکال مواجه می‌سازد. این کار، نقض حق فرد نسبت به فضایی است که در آن قرارگرفته است. (فلاستی، ۱۹۹۷، ص ۵۸)

درحالی‌که مرکز شهر مملو از اثرات مخرب شکاف‌هایی است که حومه‌ها در آن پدید می‌آورند، حومه‌ها در حاشیه (یعنی محل استقرارشان) نیز مدام رشد می‌کنند و خود را گسترش و توسعه می‌دهند. دوانی و همکاران بر این پراکنش متمرکز هستند و آن را عامل شکل‌گیری ترکیبی از نابرابری و انزوای اجتماعی می‌دانند:

برخلاف مدل محله سنتی، که به‌صورت ارگانیک به‌عنوان پاسخی به نیازهای انسان تکامل یافته است، گسترش حومه‌ها، یک سیستم مصنوعی آرمان‌گرایانه است. نمی‌توان آن را خالی از زیبایی دانست؛ درعین‌حال عقلانی، کاربردی و جامع است. عملکرد آن تا حد زیادی قابل پیش‌بینی است که حاصل حل مسئله مدرن است: خواه برای یک سیستم باشد، خواه برای یک زندگی. اما متأسفانه این سیستم، درحال حاضر ناپایدار به نظر می‌رسد. برخلاف محله سنتی، گسترش حومه‌ها، روند سالمی نداشته است. بلکه اساساً خودویرانگر بوده است. حتی در تراکم‌های نسبتاً پایین جمعیت، این نوع پراکنده رویی، هزینه‌های مالی خود را پرداخت نمی‌کند و زمین را با نرخ نگران‌کننده‌ای مصرف می‌کند، و این در حالی است که مشکلات ترافیکی غیرقابل‌رفعی پدید می‌آورد و نابرابری اجتماعی و انزوا را تشدید می‌کند. این نتایج خاص، پیش‌بینی نشده بود و هیچ‌یک از شهرها و شهرک‌های آمریکایی که به‌صورت پیوسته و به‌آرامی به حومه‌ها سرازیر می‌شدند، بهای آن را پرداخت نمی‌کرد. درعین‌حال، همچنان که در بیشتر شهرهای ما، حلقه حومه شهر رشد می‌کند، فضای خالی در مرکز نیز افزایش می‌یابد؛ حتی درحالی‌که تلاش برای احیای محله‌ها و مناطق تجاری فرسوده در مرکز شهر ادامه دارد. حتی حلقه

داخلی حومه‌ها نیز در حال حاضر در معرض خطر است و ساکنان و کسب‌وکارهای آن، موقعیت خود را به قصد مکان‌های نوتر در حاشیه جدید حومه شهر ترک می‌کنند. (دوانی و همکاران، ۲۰۰۰، ص ۴)

شنیاپیلی (۲۰۰۳) نیز مقوله انزوای اجتماعی را از جهت قدرت آن در افزایش فاصله اجتماعی در سکونتگاه‌های حومه‌ای مورد بحث قرار می‌دهد که طبق گفته فلاستی (۱۹۹۷) روابط اجتماعی را تضعیف می‌کند. طبق گفته‌های شنیاپیلی (۲۰۰۳) اگر از ناکامی این جوامع محصور در خلق محیط‌های پایدار قابل سکونت بگذریم، علت گسترش آن‌ها، ارائه فرم‌ها و مدل‌های ویژه‌ای است که ویژگی‌های رضایت‌بخش شهری لوکس و زندگی روستایی را با یکدیگر ترکیب می‌کنند و فضاهایی را پدید می‌آورند که گروه‌های اجتماعی متشکل از افرادی با سبک‌های زندگی مشابه، در آن سهیم هستند.

زندگی مدرن اصطلاحات جدیدی را وارد زندگی اجتماعی می‌کند، مانند ناامنی، انزوای فردی، طرد اجتماعی و اگرایی اجتماعی. فهم جدید از شهرهای چندلایه و بلندمرتبه، هم‌زمان هم علت و هم پیامد انزوای اجتماعی است که فرآیند عقلانی شدن در منظر روابط اجتماعی فرض می‌شود. وضعیت یا مشکل عقلانی شدن همه روابط اجتماعی، ناشی از مدرنیزاسیون و استانداردسازی و عقلانی شدن فرآیندهای تولید است. از همین روی، زیمیل آن را به عنوان «لحظه تعیین‌کننده موجودیت مدرن» و بنیامین «لحظه دیگری از سلطه سرمایه بسان ساختار جامعه» توصیف می‌کند (کاپیاری، ۱۹۹۳، ص ۴).

رمان‌ها و داستان‌های کوتاه بالارد که بین سال‌های ۱۹۶۱ تا ۲۰۰۰ نوشته شده‌اند، عمدتاً پیامدهای فیزیکی، اجتماعی و روانی زندگی مدرن در شهرها و حومه‌ها را به تصویر می‌کشند. در داستان‌های او، محیط ساخته‌شده بازیگر مهمی است که به دلیل تغییرات سریع در سیستم موجود، بر افراد جامعه تأثیر می‌گذارد و منعکس‌کننده مصروف‌گرایی، جداسازی، انزوا و خشونت در زندگی آن‌ها است. جزیره بتنی (۱۹۷۴)، برج (۱۹۷۵) و سوپر کن (۲۰۰۰) به‌طور خاص، تغییرات و تنش‌های ناشی از سیستم موجود و مشکلات اجتماعی ایجادشده در اثر آن را، از طریق یک تصویر معماری از محیط ساخته‌شده، با در نظر گرفتن زندگی واقعی و با جداسازی و دگرگونی جامعه، مورد بحث قرار می‌دهد. در داستان‌های بالارد و گفتمان معماری، از لحاظ بررسی شرایط جامعه پس از جنگ و تحولات آن از طریق هویت زدایی و استانداردسازی، مشابهت‌هایی وجود دارد. در آثار بالارد، انزوای اجتماعی، تنها یکی از پیامدهای جوامع شهری و محصور، و ابر ساختارهای چندلایه و چند کارکردی مدرنیته است.

دگرگونی جامعه و مضامینی چون انزوای اجتماعی، جایگاه مهمی در «برج» دارد. معنای معماری مدرن و آنچه ایده زندگی مدرن برای افراد در پی داشته، می‌تواند در مفهوم خودبسندگی و بی‌نیازی از غیر، در رمان برج قرائت شود: «بلوک آپارتمانی یک شهر کوچک عمودی بود، که دو هزار سکنه خود را در محفظه‌ای روبه بالا محبوس کرده بود.» (بالارد، ۱۹۷۵) داستان، موقعیت استقرار ساکنان این ساختمان چندین طبقه را بر اساس ثروت آن‌ها بیان می‌کند؛ سطوح بالایی برای افراد ثروتمندتر است، درحالی‌که طبقات پایین‌تر به افراد فقیرتر اختصاص دارد. بدین گونه فساد جامعه و ساختمان از این جدایی فیزیکی و سلسله مراتبی آغاز می‌شود. کلین نشان می‌دهد که «این رمان از نظر علاقه‌مندی روان‌شناختی دقیق به ساکنان ساختمان‌های بلندمرتبه و همچنین به روابط پیچیده آن‌ها با ساختار غول‌پیکری که آن‌ها آن را خانه می‌نامند، برجسته است؛ به‌ویژه روش‌هایی که به‌طور مداوم تغییر می‌کند و موقعیت‌های آن‌ها را منعکس می‌کند.» (۲۰۱۹، ص ۱) درحالی‌که به نظر می‌رسد این ساختمان بلند و خودکفا می‌تواند نمایانگر «یک زندگی شهری مدرن کامل و بی‌نقص» باشد؛ همین توهم خودکفایی، خود دلیل اصلی انزوای اجتماعی است. کورتیس^۲ انزوای اجتماعی شهری را از طریق انتقاد از تغییرات پدید آمده در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در شهرها و معماری، از خلال سیستم سرمایه‌داری و دستگاه‌های آن توضیح می‌دهد:

جایی که طراحان اولیه (به‌ویژه در دهه ۱۹۵۰) موفق به ساختن مجموعه‌ای از «فضایل» شده بودند (نظافت، تراکم، سرسبزی، نظم، جایگزینی زاغه‌ها و غیره) که بعدها به‌ویژه در دهه ۱۹۶۰، مجموعه‌ای از دادخواست‌های رسمی از آن جمع‌آوری شد. بحث بر سر این بود که «ساختمان‌های بلند» (همه ساختمان‌های بلند و در هر جایی) سبب «انزوای اجتماعی» شده و مقیاس شهری مناسب را تخریب کرده بودند، برای افراد بسیار جوان و افراد بسیار مسن آسیب‌زا بودند، بعلاوه فاقد احساس خانوادگی و نمایانگر تحمیل یک طبقه اجتماعی بر طبقه دیگر بودند. فارغ از اینکه

1 Cacciari

2 Curtis

این شکایات واقعاً به کاستی‌های معماری و سایر اشکال مسئله‌ساز مربوط می‌شد یا نمی‌شد، برنامه‌ریزی شهری در مقیاس بزرگ شروع به محو شدن کرد. (کورتیس، ۱۹۹۶)

کلاین خاطر نشان می‌کند که پژوهشگران شهری مانند جین جیکوبز و اسکار نیومن^۱، از دهه ۱۹۶۰ به بعد بر «جدا سازی عمودی ساختمان‌های بلندمرتبه» و «تخلیه اجتماعی محیط شهری بلا فصل آن‌ها» تمرکز می‌کنند. همین امر را رمان از طریق وایلدنر نشان می‌دهد: «کسی که پریشانی و تشویش خاطر فزاینده او در خصوص زندگی در برج، زنجیره‌ای از تأملات انتقادی را درباره زندگی در ساختمان‌های بلندمرتبه در وی برمی‌انگیزد، که بر آن است در یک مستند تحقیقی به اوج خود برسد.» (۲۰۱۹، ص ۵)

در جزیره بتنی نیز موضوع انزوای اجتماعی جایگاه خود را پیدا می‌کند که از طریق توصیف رسانه‌ها در زندگی مدرن نشان داده شده است. دست یافتن به این جزیره ترسیم شده دشوار است چرا که خودبستگی این جزیره این امکان را برای ساکنان پدید می‌آورد که هر چه را که نیاز دارند پیدا کنند. یکی از شخصیت‌های رمان، یعنی جین، ادعا می‌کند که می‌تواند^۲، شخصیت اصلی رمان که در جزیره به دام افتاده یا منزوی شده است، قبل از فرود فیزیکی در جزیره به‌طور نمادین در جزیره زندگی می‌کرده است: «تو خیلی قبل از اینکه تصادف کنی در اینجا در جزیره بوده‌ای.» (بالارد، ۲۰۰۴، ص ۱۴۱) همچنین می‌توان داستان‌های کودکی می‌تلد را که در رویای خود آن‌ها را در جزیره تصور می‌کرد، از همین زاویه تفسیر کرد:

«سال‌ها بود که او درباره دوران کودکی خود افسانه‌سرایی کرده بود. تصویری که در ذهن او از پسر کوچکی وجود داشت که در یک باغ طویل در حومه شهر که با حصار بلندی احاطه شده بود، به تنهایی و گویی تا ابد بازی می‌کرد، به طرز عجیبی آرامش‌بخش به نظر می‌رسید. اینکه عکس قاب شده پسر بچه هفت‌ساله‌ای که در کشوی میز دفتر کارش بود، پسرش نبود، بلکه خودش بود، موضوع بی‌اهمیتی نبود. شاید حتی ازدواج او با کاترین که طبق استانداردها و معیارهای دیگران یک شکست به حساب می‌آمد، دقیقاً به همین دلیل موفق بود که این باغ خالی خیالی را برای او بازآفرینی می‌کرد.» (بالارد، ۲۰۰۴، ص ۲۴)

جدول ۲: انزوای اجتماعی در متون سه حوزه (۲۰۱۹)

جی.جی. بالارد	گفتمان معماری	جامعه‌شناسی
برج خودسر	ویلیام. جی. آر. کورتیس (۱۹۹۶) ساختمان‌های بلندمرتبه باعث انزوای اجتماعی شده و طبقات اجتماعی بالاتر را بر طبقات پایین‌تر مسلط می‌سازد. جین جیکوبز (۱۹۶۱) - پروژه‌های مسکن با درآمد متوسط - ساختار شهری متراکم - زندگی در جزیره‌ای که با ساختار بخشیدن به جامعه خود، خود را از سایر نقاط شهر منزوی می‌کند. - پروژه‌های طبقه‌بندی شده و تحت کنترل شدید - ترزا. پی. آر. کالدیرا (۲۰۰۰) - تمایز اجتماعی - وضعیتی که توسط فضاهای بسته ایجاد می‌شود. - فاصله و نابرابری اجتماعی - درک سایر (۱۹۹۱) - «طبقه» به‌خودی‌خود چیزی مدرن است. - همچنین تأکید بر طبقه در دنیای سرمایه‌داری از طریق محیط فیزیکی	آنتونی گیدنز (۱۹۷۱) - تبعیض؛ چنانچه فعالیت‌هایی برای یک گروه در دسترس است اما از گروه دیگر منع می‌شود. - از کارل مارکس و ماکس وبر؛ طبقه و اهمیت آن برای ساختار اقتصادی جامعه، نیروی کار و کارفرمایان - از ماکس وبر؛ جدا سازی منزلت و قدرت

1 Oscar Newman

2 Maitland

همچنین می‌توان انزوای اجتماعی را ذیل مفهوم تبعیض طبقاتی نیز دسته‌بندی کرد؛ به‌ویژه به دلیل تعامل آن‌ها با یکدیگر. تبعیض طبقاتی (جدول ۲)، که به‌عنوان بخشی از طبقه‌گرایی در نظر گرفته می‌شود، به معنای «تعصب یا تبعیض بر اساس طبقه» است (فرهنگ لغت مریام وبستر، ۲۰۱۸). علوم اجتماعی تبعیض را برحسب طبقه اجتماعی مورد بحث قرار می‌دهد.

رابطه جامعه‌شناختی بین تبعیض طبقاتی و اشرافیت ماقبل صنعتی و نظام کاست، نمونه خوبی برای این بحث است؛ زیرا می‌تواند از طریق قدرت اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی پدید آید. گیدنز تبعیض را به‌عنوان فعالیت‌هایی تعریف می‌کند که یک گروه از آن منع شده‌اند درحالی‌که گروه دیگر برخوردارند. (۱۹۷۱، ص ۱۰۵۲) کارل مارکس و ماکس وبر نیز که نظریه‌های خود را بر پایه طبقه و قشربندی بنا نهادند، بحث‌هایی را در خصوص تبعیض طبقاتی، بسط و توسعه دادند. درحالی‌که مارکس، تضاد بین کارگر و کارفرما را برجسته کرد، وبر نظریه مشابهی را در خصوص تمایز طبقه بر اساس منزلت و قدرت مطرح کرد که دو راه دیگر قشربندی هستند. درحالی‌که منزلت به اعتبار یا احترام اجتماعی اشاره دارد که به افراد یا گروه‌ها اعطا می‌شود، قدرت به اقدامات گروه‌های خاصی اشاره دارد که برای رسیدن به اهداف خود تلاش می‌کنند. (گیدنز، ۱۹۷۱، ص ۳۷۸).

در دنیای مدرن، تبعیض طبقاتی یکی از نتایج انزوای اجتماعی است – اگرچه رابطه معکوس آن نیز قابل مشاهده است. از نظر درک سایر^۱، مفهوم طبقه خود یک مقوله مدرن است، چراکه نوعی از روابط اجتماعی را تعریف می‌کند که متفاوت از معادل‌های پیشاسرمایه‌داری هستند. (سایر، ۱۹۹۱) به‌طور خاص، این تمایز میان روابط از طریق سازمان‌دهی محیط فیزیکی تأکید می‌شود که دنیای مدرن همواره و با پافشاری می‌کوشد بر آن تسلط یابد. این ساختار اجتماعی با بحث جین جیکوبز در مورد شهرها و پروژه‌های مسکن طبقه متوسط از نظر محبوبیت و ویژگی‌های آن‌ها به‌عنوان ساختارهای شهری تفکیک شده، همپوشانی دارد.

«پروژه‌های مسکن با درآمد متوسط، به اندازه‌های پروژه‌های برای افراد کم‌درآمد، راه‌حل‌های فوری برای نجات از مشکلات نیستند، اما از برخی جهات پیچیده‌تر هستند. به نظر می‌رسد برخلاف ساکنان پروژه‌های کم‌درآمد، بسیاری از ساکنان پروژه‌های با درآمد متوسط، تمایل دارند که خود را در جزایری از افراد دیگر جدا کنند. عقیده من (که اعتراف می‌کنم غیر مستند است) این است که پروژه‌های با درآمد متوسط، با بالا رفتن سن، تمایل دارند بخش قابل توجه (یا حداقل واضحی) از افرادی را در برگیرند که از تماس با خارج از کلاس و طبقه خود هراس دارند. اینکه تا چه حد چنین تمایلاتی برای افرادی که زندگی در پروژه‌های طبقاتی و گروه‌بندی‌شده را انتخاب کرده‌اند ذاتی و درونی است و تا چه حد در این شیوه زندگی خاص پرورش یافته است، را نمی‌دانم.» (جیکوبز، ۱۹۹۲، ص ۴۰۱)

اهمیت رمان «برج» در توصیف آن از طبقات پایین، متوسط و بالا است. در این رمان، بالارد معماری را به‌عنوان تجسم فیزیکی تقسیمات اجتماعی به تصویر می‌کشد که به‌موجب آن ساکنان بر اساس ثروت جای می‌گیرند به‌طوری‌که سطح درآمد به‌تدریج به سمت طبقات بالا افزایش می‌یابد، حتی باوجود اینکه همه آن‌ها، حرفه‌ای‌هایی از طبقه متوسط هستند. مفهوم تبعیض طبقاتی در عمودی بودن ساختمان نیز دیده می‌شود، که نشان‌دهنده یک نردبان اجتماعی است که می‌تواند به سمت بزرگ‌ترین شخصیت یعنی رویال^۲ که معمار ساختمان نیز هست، بالا رود:

مهم‌تر از همه، او متوجه شد که نظم اجتماعی جدیدی در اطراف او شروع به ظهور کرده است. رویال مطمئن بود که یک نوع سلسله‌مراتب سفت‌وسخت، کلید موفقیت دست‌نیافتنی این ساختمان‌های عظیم است. همان‌طور که او اغلب بدان اشاره می‌کرد، بلوک‌های اداری که چیزی در حدود سی هزار کارگر را در برمی‌گرفتند، به لطف سلسله‌مراتب اجتماعی سخت و رسمی، مانند یک لانه مورچه، درحالی‌که وقوع جرم، ناآرامی اجتماعی، و جنایات کوچک در آن‌ها تقریباً صفر بود، برای دهه‌ها بدون مشکل کار می‌کردند. ظهور گیج‌کننده اما غیرقابل انکار این نظم اجتماعی جدید – که ظاهراً مبتنی بر مناطق محصور قبیله‌ای بود – رویال را مجذوب خود کرد. (بالارد، ۱۹۷۵، ص ۶۹-۷۰)

به گفته کلین، ساختمان رویال، هم نمایانگر «سلسله‌مراتب اجتماعی سفت‌وسخت» است و هم «ابزاری برای کنترل اجتماعی» است که هم یادآور «رژیم‌های قهری» و هم یادآور «سلسله‌مراتب طبقه حرفه‌ای ساختمان‌های

1 Derek Sayer

2 Royal

اداری» است. (۲۰۱۹، ص ۷) بالارد در رمان برج، تبعیض اجتماعی بین طبقات را به شرح زیر نشان می‌دهد:

درواقع، برج از قبل به سه گروه اجتماعی کلاسیک تقسیم شده بود؛ طبقات پایین، متوسط و بالا. مرکز خرید در طبقه دهم، با مرز روشنی ۹ طبقه پایین را جدا کرده بود که شامل پرولتاریایی از تکنسین‌های فیلم، مهمانداران هواپیما و امثال آن‌ها بودند. و بخش میانی برج که از طبقه ۱۰ تا عرصه رستوران و استخر در طبقه ۳۵ ادامه داشت. (بالارد، ۱۹۷۵، ص ۵۳)

خصوصیت نسبت به افراد طبقات مختلف به دلیل اهمیت ثروت و منزلت بیشتر می‌شود. معماری ساختمان که اساس آن بدون توجه به این ماهیت و عمومیت شکل گرفته، جنگ بین طبقات را به راه می‌اندازد. تفکیک طبقاتی نیز از طریق پارکینگ‌ها به تصویر کشیده می‌شود که با توجه به وضعیت اجتماعی و اقتصادی هر یک از ساکنان تعریف می‌شود:

در یک منطق ابزاری، معماران پارکینگ‌ها را به گونه‌ای تقسیم‌بندی کرده بودند که هر چه ساکن آپارتمان در طبقات بالاتری باشد (و در نتیجه سفر با آسانسور برای او طولانی‌تر باشد) نزدیک‌تر به ساختمان پارک کند. ساکنان طبقات پایین مجبور بودند هر روز مسافت قابل توجهی را تا خودروهایی خود طی کنند. لینک متوجه شده بود که از دیدن این منظره خوشحال نیست. به نوعی سرنوشت برج در دست کوچک‌ترین انگیزه‌ها قرار گرفته بود. (بالارد، ۱۹۷۵، ص ۲۴)

در توصیفات بالارد، تقسیمات طبقاتی مختلف، سکونتگاه‌های حومه شهرها را به اشکال مختلفی شکل می‌دهند. بنابراین، دسته‌بندی بلیکلی و سیندر از سه نوع اجتماع بسته را می‌توان در آثار بالارد دنبال کرد. «جوامع سبک زندگی»^۱ که فعالیت‌های فراغتی و استراحت در داخل خانه را ترجیح می‌دهند. «جوامع نخبگان»^۲ که فعالیت‌ها و شیوه‌هایی را برجسته می‌کنند که برای آن‌ها نماد تمایز و اعتبار است. و در نهایت «جوامع منطقه امنیتی»^۳ که برای ایمن کردن زندگی خود در برابر جرم، مرزهایی ایجاد می‌کنند. «جوامع منطقه امنیتی» را می‌توان در رمان «خودسر» دید؛ درحالی‌که دهکده پانگبورن نماد «جوامع نخبگان» است و دوربین‌های امنیتی اطراف محل زندگی آن‌ها را هم می‌توان به عنوان نشانه یک «جامعه منطقه امنیتی» تفسیر کرد. بالارد این دهکده را به عنوان نمادی از منزلت از خلال طبقه و ارزش مکان، خلق می‌کند.

جاذبه اصلی برای کمپلوت هولدینگ؛ معماران و توسعه‌دهندگان املاک، نزدیکی به بزرگراه M4 و سهولت دسترسی به فرودگاه هترو و مرکز لندن بود؛ دسترسی آسانی که ممکن بود به نفع قاتلان و آدم‌ربایان باشد. همه ساکنان دهکده پانگبورن، یا در مرکز لندن یا در دره سیلیکون در شرکت‌های کامپیوتری با فناوری پیشرفته در امتداد مسیر بزرگراه M4 کار می‌کردند. دهکده پانگبورن جدیدترین (در ۱۹۸۵ تکمیل شد) و گران‌ترین (ده خانه، همه با استخر، سالن‌های نمایش و اسطبل‌های دلبخواهی، که هر کدام به قیمت تقریبی ۵۹۰۰۰۰ پوند فروخته می‌شوند.) مجموعه از مجموعه‌های مشابه در برکشایر است که هزاران متخصص ارشد - وکلا، دلالان سهام و بانکداران - و خانواده‌های آن‌ها را در خود جای داده است.

این املاک که در پشت دیوارهای بلند و دوربین‌های نظارتی خود ایمن هستند، درواقع زنجیره‌ای از جوامع بسته را تشکیل می‌دهند که شریان‌های حیاتی آن‌ها مستقیماً در امتداد M4 به دفتر و اتاق‌های مشاوره، رستوران‌ها و کلینیک‌های خصوصی مرکز لندن می‌رود. آن‌ها کاملاً از محیط محلی اطراف خود جدا می‌مانند، و تنها با یک طبقه کوچک از راننده‌ها، خانه‌داران و باغبانان که از املاک نگهداری می‌کنند و به دقت انتخاب شده‌اند، ارتباط دارند. فرزندان آن‌ها نیز تنها در مدارس انحصاری شهریه‌ای یا در باشگاه‌های ورزشی مجلل واقع در املاک، با دیگران درمی‌آمیزند. (بالارد، ۱۹۸۹، صفحات ۱۳-۱۵)

مکان‌هایی که در رمان‌های بالارد نمایش داده می‌شوند، درواقع همان چیزی هستند که کالدیرا (۲۰۰۰) در مورد جوامع محصور به عنوان فضاهای بسته‌ای که به افراد موقعیت و منزلت می‌دهند، ادعا می‌کند. ساخت نمادهای

1 Life style communities

2 Élite communities

3 security area communities

جایگاه و منزلت، متوجه تبعیض اجتماعی است و پای ادعاهای نابرابری و فاصله اجتماعی را به میان می‌کشد. درواقع این فضاهاى محصور، تمام معیارهای لازم برای ایجاد آن تبعیض را فراهم می‌آورند (کالدیرا، ۲۰۰۰).

بیگانگی

بیگانگی که مارکس در نظریه پردازی خود، آن را بازتاب نیروی انسان در کالا تعریف کرد، ناشی از فردی بودن در جامعه طبقاتی است؛ بدین معنی که شیوه تولید سرمایه‌داری ناگزیر باعث تبعیض اجتماعی می‌شود. (جدول ۳) اگرچه تقلیل مفهوم بیگانگی به یک قرائت مارکسیستی ناب صحیح نیست (استرویدسکی، ۲۰۰۹) با نگاهی ایدئولوژیک، دور شدن از مفهوم در جوهر مارکسیستی آن و رسیدن به یک نتیجه اجتماعی- فضایی گسترده‌تر، اشتباه نیست.

به گفته گیدنز (۱۹۷۱، ص ۱۰۷۸)، مارکس در نسخه‌های بعدی نظریه سرمایه‌داری خود از بیگانگی برای اشاره به از دست دادن کنترل کارگران بر کیفیت کار و محصول کار خود استفاده می‌کند. این شکل از بیگانگی، که به شکل بیگانگی از کار و فعالیت‌های از خود بیگانه کننده، نشان داده می‌شود، (ریکور، ۱۹۶۸، ص ۴۱) به بیگانه گشتن کارگران از انسان و فرهنگ خود مربوط می‌شود. چنانچه مارکس می‌گوید:

خصلت اجتماعی کار، شکل اجتماعی محصول و مشارکت فرد در تولید محصول، در ارتباط با فرد، به صورت بیگانه و شیء شده، نمودار می‌شود. ... مبادله جهانی کار و محصول، که شرط وجود و ارتباط متقابل بین افراد منفرد است، به شکل یک شیء، بیگانه و مستقل از خودشان درآمده است. (چنانچه در گیدنز، ۱۹۷۱، ص ۵۲ ذکر شده است.)

به عقیده سنت، بین سرمایه‌داری و از خود بیگانگی رابطه‌ای متقابل و تقویت کننده وجود دارد:

همه ما می‌دانیم، معضل اساسی سرمایه‌داری، گسستی است که در طرق مختلف از خود بیگانگی و فعالیت‌های غیر ارضاکننده و امثال آن آشکار می‌شود. تفرقه، جدایی و انزوا، تصاویر حاکمی هستند که این شر را نمایان می‌کنند. بنابراین سرمایه‌داری هر موقعیتی که بین مردم فاصله می‌اندازد، البته اگر مستقیماً در اثر نیروهای تفکیک کننده آن پدید نیامده باشند، را تقویت می‌کند. خود ایده «ناشناخته» و «ناشناس» می‌تواند به مثابه نمودی ظاهری از مشکلات ناشی از سرمایه‌داری تعبیر شود. درست همان گونه که انسان از کار خود دور است، از هموعان خود نیز دور می‌شود. ازدحام می‌تواند مثال بارزی از این امر باشد؛ جمعیت نامطلوب است، زیرا مردم برای یکدیگر ناشناخته هستند. هنگامی که تغییری این چنینی رخ می‌دهد، - و در روابط عاطفی تداوم می‌یابد حتی اگر از دید منطقی دیده نشود - انگار غلبه بر ناشناخته‌ها و پاک کردن اختلافات میان مردم، غلبه بر بخشی از بیماری اساسی سرمایه‌داری می‌شود. برای از بین بردن این غریبگی، شما سعی می‌کنید مقیاس تجربه انسانی را صمیمی و محلی کنید - یعنی قلمرو محلی را از نظر اخلاقی مقدس می‌کنید. همین امر، مناسبت ظهور محله‌های اقلیت نشین است. (سنت، ۱۹۷۷، ص ۲۹۵)

جدول ۳: مفهوم بیگانگی از خلال متون سه حوزه (۲۰۱۹)

جی. جی. بالارد	گفتمان معماری	جامعه‌شناسی
برج جزیره بتنی سوپرکن خودسر	مانفردو تافوری (۱۹۷۶) - «تجربه تراژیک تجربه کلان‌شهر است.» - «تصادفی نیست که کلان‌شهر، محل بیگانگی مطلق، در مرکز توجه آوانگاردها قرار دارد.» - تمرکز بر «بی‌ارزش کردن سوژه انسانی» و «مبارزه با انسان» به جای «ازخودی‌بیگانگی مارکسیستی» - آسمان‌خراش‌ها در نقش بیگانه‌کننده: «موجودی دور و جدا از شهر مانده، تمثیلی از بیگانگی، نشانه‌ای ناب و راهی برای بازنمایی سرمایه‌داری» - با تکیه بر زیمل در ارجاع به «نگرش بی‌احترامی» - هیلد هینن (۱۹۹۹) - با اتکا به هانری لوفور - با تکیه بر ادعاهای لوفور در مورد اینکه زندگی روزمره توسط اشکال قدرتمند ازخودی‌بیگانگی آسیب‌دیده، شامل جداسازی و گرد هم آوردن تکه‌پاره‌های نادلخواه - آلن جیکوبز و دونالد اپلیارد - تمایل معماران و شهرسازان به جدی گرفتن خود که منجر به ایجاد فضاهای بیگانه‌کننده می‌شود.	آنتونی گیدنز (۱۹۷۱) - با تکیه بر مارکس و وبر - ترسیم ازخودی‌بیگانگی مارکسی، تحت عنوان بیگانه شدن فرد با انسانیت و فرهنگ خود - ریچارد سنت (۱۹۷۷) - سرمایه‌داری و ازخودی‌بیگانگی به عنوان تقویت‌کننده‌های متقابل - جورج زیمل (۱۹۹۷) - با اشاره به طبقه اجتماعی: «همه آن‌ها با وزن مخصوصی یکسان، در جریان دائمی پول شناور هستند. همه آن‌ها در یک سطح قرار می‌گیرند و تنها با مقادیرشان متمایز می‌شوند. - هانری لوفور (۱۹۹۱) - تبدیل فضای اجتماعی به یک انتزاع بت انگاری شده - تکیه بر بت انگاری مارکسیستی (ازخودی‌بیگانگی عملی در سرمایه‌داری) - تأکید بر تفاوت میان «ارزش مبادله» مارکس و «ارزش استفاده»

مانفردو تافوری^۱، نظریه‌پرداز و معمار قرن بیستم، ازخودی‌بیگانگی مارکسیستی را به عبارات متضادی مانند «مبارزه با انسان» و «بی‌ارزش کردن سوژه انسانی» ارجاع می‌دهد. برای او، عامل انسانی تنها به عنوان یک «لباس ایدئولوژیک» برتری می‌یابد، اگر ایدئولوژی مدرن نتواند آن را بسازد:

مبارزه با انسان به نیازهای توسعه‌یستگی دارد و در صورتی که توسعه با موانعی مواجه گردد - به دلیل تداوم تعصبات سنتی - امکان طرح مجدد یک اسطوره انسانی وجود دارد. البته این اسطوره یک اسطوره واپس‌گرایانه و منفعت‌طلبانه خواهد بود که تنها برای شکستن مقاومت‌های ضعیف موجود در برابر توسعه مفید است. (تافوری، ۱۹۷۶، ص ۷۷)

معماری به عنوان یک فرم ناب، سوژگی را رد می‌کند و بنابراین می‌توان آن را گریز از ارزش‌های برگرفته از فرم و فرهنگ معماری سنتی دانست. بیگانگی یکی از نتایج اخلاق طبقه متوسط جامعه است که به موجب آن، هر ارزشی می‌تواند همچون یک مانع تلقی شود:

اگر سوژه، اکنون سیستم است، آزادی از ارزش، آزادی از خود فردیت است. نسبت ارزش نباید موضوع علوم مقدس جدید باشد. تقدس زدایی از فعالیت فکری پیش‌شرط لازم برای عملکرد صحیح آن فعالیت در فرآیند خود عقلانی سازی آن سیستم است. هدف اصلی آوانگاردهای تاریخی نیز همین موضوع بود. (تافوری، ۱۹۷۶، ص ۵۵)

«تقدس زدایی از فعالیت‌های فکری» به کاهش تنوع یک‌سویه فعالیت‌ها اشاره دارد، چرا که نمی‌توان عملکرد دقیق سیستم را به خطر انداخت. از دید تافوری، آسمان‌خراش‌ها، ازخودی‌بیگانگی را به شکل نابی نشان می‌دهند که مؤید بازنمایی سرمایه‌داری از طریق موجودیت محض آسمان‌خراش‌هاست. او آسمان‌خراش را «موجودی دور و جدا از شهر مانده، تمثیلی از بیگانگی، نشانه‌ای ناب و راهی برای بازنمایی سرمایه‌داری» می‌داند (همان‌طور که در اوکمن، ۱۹۹۵، ص ۶۳، نقل شده است). «که در آن معمار هیچ تلاشی برای تحمیل هیچ نوع پیام ذهنی نمی‌کند» (تافوری و دال، ۱۹۸۶، ص ۶۰).

در عین حال تافوری از نگرش زیمل در مورد «دیدگاه دل‌زده» برای روشن ساختن بیگانگی در زندگی سرمایه‌داری

مدرن استفاده می‌کند. زیمل در کتاب کلان‌شهر و زندگی ذهنی، «دیدگاه دل‌زده» را حساسیت‌زدایی از مردم کلان‌شهرها نسبت به محرک‌های کلان‌شهر مدرن تعریف کرد: «نوعی بی‌تفاوتی نسبت به تمایزات میان چیزها» (زیمل، ۱۹۹۷، ص ۷۰). در نتیجه، «همه آن‌ها با وزن مخصوص یکسان در جریان دائمی پول شناور هستند. همه آن‌ها در یک سطح قرار دارند و تنها با مقادیرشان متمایز می‌شوند» (زیمل، ۱۹۹۷، ص ۷۱). از این زاویه، فقدان مصالح زبانی معماری، همان چیزی است که زیمل به‌عنوان شیء تعریف می‌کند. اگر معماری غنای بافت خود را از دست بدهد، می‌توان آن را با ارزش مبادله‌ای به‌جای کیفیت آن بازنمایی کرد.

هاین^۱ از خودبیگانگی را از طریق انتقادات هانری لوفور از رابطه بین زندگی روزمره و بیگانگی فهم کرده و بررسی می‌کند. به بیان لوفور، بیگانگی ابزار قدرتمندی است که به پویایی زندگی روزمره آسیب می‌زند، زیرا موجب می‌شود انسان‌ها زندگی روزمره را همچون بخش‌هایی بی‌پیوند و غیر مرتبط تجربه کنند تا به‌عنوان یک کل. به گفته هاین (۱۹۹۹)، دیگر میان موجودیت اصلی افراد و کار، هویت اجتماعی، زندگی عمومی یا حتی خانواده‌ها هیچ‌گونه تناسبی وجود ندارد. در عوض، روابط تحت کنترل یک نظم اجتماعی با اهداف متفاوت تولید درمی‌آید. استرویدسکی (۲۰۰۹) عقیده دارد که مفهوم بیگانگی تقریباً در هر صفحه از آثار بالارد دیده می‌شود. به گفته او، «شخصیت‌های بالارد به‌طور عمیقی از لحاظ عاطفی و احساسی از خودبیگانه گشته‌اند، با حسی مدرنیستی از خود که هنوز می‌تواند توسط یک ماشین شهری غیرانسانی و نیروهای چندرسانه‌ای جامعه‌ای فرا فناوری شده، از خودبیگانه شود» (استرویدسکی، ۲۰۰۹، ص ۱۵). از این حیث، مضمون «دور بودن از انسان‌گرایی» در برج بیشتر به چشم می‌خورد. بالارد به‌وضوح از چشم‌انداز رمان بهره می‌گیرد تا نفی گام‌به‌گام انسانیت را نشان دهد: «لینگ از احساسات دوگانه خود نسبت به این منظره ملموس آگاه بود. بخشی از جذابیت آن به‌وضوح در این واقعیت نهفته بود که این محیطی بود که نه برای انسان، بلکه برای غیاب انسان ساخته شده بود» (بالارد، ۱۹۷۵، ص ۲۵). بالارد معماری ضد انسانی ساختمان را به طرق مختلف به تصویر می‌کشد. فضای داخلی – به تعبیر بالارد – دارای مبلمانی آراسته است اما به دلیل گسست بین زندگی روزمره و احساسات ساکنان، و محیط، فضاهای خالی از سکنه آن، تهی و بی‌روح به نظر می‌رسند، گویی هرگز کسی در آنجا زندگی نکرده است:

پس از مهر و موم کردن در، لینگ روی زمین دراز کشید و به اتاق زیرین نگاه کرد. یک میز شیشه‌ای دایره‌ای شکل که به طرزی معجزه‌آسا هنوز سالم باقی مانده بود، پیراهن پر از خون و صورت ریشوی او را بازنمایی می‌کرد و از جایی که به نظر می‌رسید ته چاه عمیقی است به او خیره شده بود. کنار میز دو صندلی قوسی واژگون بود. درهای بالکن بسته بود و پرده‌ها در دو طرف پنجره آویزان بودند. لینگ با نگاه کردن به این صحنه آرام، حس کرد که به‌طور تصادفی، در یک نگاه گذرا، تجربه کوتاهی به وی اعطا شده است؛ دنیایی موازی، که در آن قوانین بلندمرتبه‌ها معلق بودند، حوزه‌ای جادویی که در آن، این ساختمان‌های عظیم را میله و تزئین کردیم، اما هرگز آن را اشغال نکردیم. (بالارد، ۱۹۷۵، ص ۱۵۲).

کلاین خاطرنشان می‌کند که برج، شرح سفر یا مأموریتی است که در آن، خواننده با یک آزمایش روان‌شناختی – اجتماعی بلندمدت و برنامه‌ریزی شده روبرو می‌شود که هم توسط معمار برج و هم توسط ساکنان آن، پشتیبانی می‌شود. در کنار مقایسه‌ای که بین خود برج و سایر نوآوری‌های تکنولوژیک مدرن انجام می‌شود. (۲۰۱۹، ص ۱۲) بالارد بیگانگی را از طریق فضاهای «سرد و سفید» در معماری مدرن به تصویر می‌کشد. این عناصر معماری را در رمان‌های برج و جزیره بتنی به‌خوبی می‌توان ردیابی کرد. در جزیره بتنی، آن‌ها به‌عنوان جزئیاتی مهم برای بحث‌های اصلی رمان از طریق تداعی‌هایی در ذهن شخصیت اصلی یعنی میتلند، به تصویر کشیده می‌شوند. هدف اصلی بالارد، خلق دنیایی است که در آن شخصیت اصلی که در دنیای مدرن زندگی می‌کند، تاوان زندگی مدرنیستی خود را از طریق زندانی شدن در جزیره پردازد. میتلند به دلیل بیگانگی شدیدش با ارزش‌های انسانی و فضاهای طبیعی انسان، در خانه غیر مدرن اما زیبای^۲ فیرفکس احساس خفگی می‌کند. درحالی‌که دلیل دیستوپیایی^۳ زندانی شدن او در جزیره، به‌طور غیرمستقیم زندگی مدرن است، میتلند هنوز فکر می‌کند خانه «سرد» او فضای مناسبی برای زندگی است. میتلند، در نقش یک معمار، یادآور موضع خود برای وقوع معماری «سرد» است. بزرگراه یکی از عناصر حیاتی منظره مدرن است که بیگانگی مدرن را تقویت می‌کند. بالارد بر اهمیت زمان و خودخواهی

1 Heynen

2 cute

دنای مدرن تأکید می‌کند که در آن هیچ‌کس نمی‌خواهد برای کمک به میتلند متوقف شود. مردم در بزرگراه به دلیل سرعت زیاد خود، متوجه او نمی‌شدند و حتی اگر هم متوجه می‌شدند، نمی‌گذاشتند او با لباس‌های کثیف و روغن موتوری شده، در ماشین‌هایشان بنشیند. زمان و دارایی آن‌ها بسیار مهم‌تر از ارزش‌های انسانی و کمک به افراد نیازمند است:

یک امیدش این بود که ممکن است آن‌قدر عصبانی شود که مردم صرفاً برای جلوگیری از آسیب رساندن او به خودروهایشان متوقف شوند. او نگاه کرد و خون دهانش را بر پشت انگشتانش دید، اما دستش را پرت کرد و به سمت ترافیک عبوری چرخید. با خیره شدن به پیچ‌وخم مسیرهای بتنی که در هوای شب روشن شده بودند، متوجه شد که چقدر از این‌همه راننده و وسایل نقلیه آن‌ها متنفر است. (بالارد، ۲۰۰۴، ص ۲۰)

در برج، بیگانگی از طریق ساختار سفت و محکم ساختمان چند سطحی مورد تأکید قرار گرفته است. شخصیت اصلی، لینگ، خود را از ساختمان و منظره خالی و زمین ساخت‌وساز، بیگانه می‌بیند. بالارد معتقد است که این ساختمان‌های ساخته‌شده می‌توانند تنها به‌عنوان سرپناهی با در نظر گرفتن احساس کپسول مانند فضایی‌شان، مورد استفاده قرار گیرند:

آپارتمان گران بود، اتاق نشیمن استودیویی و اتاق خواب یک‌نفره، آشپزخانه و حمام آن به‌هم پیوسته بودند تا اتلاف فضا را به حداقل برسانند و راهروهای داخلی را حذف کنند. لینگ خطاب به خواهرش آلیس فروبیشتر که با همسر ناشرش در آپارتمانی بزرگ‌تر در سه طبقه پایین‌تر زندگی می‌کرد، گفته بود: «احتمالاً معمار سال‌های رشد و شکل‌گیری خود را در یک کپسول فضایی گذرانده باشد — من متعجبم که دیوارها چطور هیچ‌جا شکسته و خم نمی‌شوند...» در ابتدا لینگ چیزی بیگانه کننده در مورد چشم‌انداز بتنی پروژه پیدا کرد — یک معماری طراحی شده برای جنگ، حتی اگر فقط در سطح ناخودآگاه بود. پس از تمام تنش‌های طلاقش، آخرین چیزی که او می‌خواست هر روز صبح مشاهده کند، ردیفی از سنگ‌های بتنی بود. (بالارد، ۱۹۷۵، صفحات ۹-۱۰)

سوپر کن، بیگانگی را از طریق سبک زندگی ساکنان آن به تصویر می‌کشد. به گفته استرویدسکی (۲۰۰۹)، بیگانگی فرد از خود، به دلیل وجود دنیای تکنولوژیک پیرامون شخصیت‌ها، در سوپر کن به طرز جسورانه‌ای برجسته شده است. به گفته او، «فناوری قالب‌بندی همه‌جانبه‌ای که تمام جنبه‌های ناخوشایند انسان بودن را کنترل می‌کند، به منبع اصلی بیگانگی عاطفی برای شخصیت‌های بالارد تبدیل می‌شود» (استرویدسکی، ۲۰۰۹، ص ۱۵). انزوای ساکنان از زندگی جمعی باعث می‌شود که آن‌ها در محدوده‌های فضای فیزیکی معماری زندانی شوند. (استرویدسکی، ۲۰۰۹) ساکنان ادن المپیا، برای غلبه بر بیگانگی خود، مرتکب گناهان مختلفی می‌شوند و این چنین «در جستجوی چاره‌ای خشونت‌آمیز برای بیگانگی عاطفی پس از فقدان هستند» (استرویدسکی، ۲۰۰۹، ص ۱۶) رابطه میان همسایگان در محل سکونت به‌خوبی شکل نمی‌گیرد؛ اما در عوض، فضاهای کار به قلب زندگی اجتماعی آن‌ها تبدیل می‌شود. افزایش سطح بیگانگی را به‌عنوان پیامد اقدامات امنیتی نیز، می‌توان تفسیر کرد:

صمیمیت و خوش‌رویی از ویژگی‌های زندگی روزمره در ادن المپیا نبود؛ یک زیرساخت نامرئی جای فضایل مدنی سنتی را گرفته بود. در ادن المپیا، هیچ مشکلی در ارتباط با پارکینگ نبود، هیچ ترسی از سارقان یا کیف‌قاپی وجود نداشت و هیچ گزارشی از تجاوز و یا دزدی شنیده نمی‌شد. این متخصصان ممتاز، دیگر نیازی نداشتند که لحظه‌ای فکر خود را به یکدیگر اختصاص دهند و از رسیدگی کردن به زندگی اجتماعی و ایجاد تعادل در آن، چشم پوشیده بودند. هیچ شورای شهر، قاضی و دادگاه و دفتر مشاوره‌ای برای شهروندان وجود نداشت. مدیریت شهری و نیز مدنیت در ادن المپیا، به شیوه‌ای طراحی شده بود که مانند ریاضیات، زیبایی‌شناسی و یک جهان‌بینی کامل ژئوپلیتیکی در پارتنون و بوئینگ ۷۴۷ بود. و در آن دوربین‌های نظارتی و نیروهای پلیس خصوصی، جایگزین دموکراسی نمایندگی شده بود. (بالارد، ۲۰۰۴، ص ۴۱)

«خودسر» نیز منعکس‌کننده اثر بیگانگی مدرنیسم است که توسط انزوا، پدید آمده است. بالارد محیطی را خلق می‌کند که در آن دوربین‌های امنیتی نصب‌شده‌اند و طراحی معماری زمینه با ظاهری دست‌نخورده و تصویری از خانه‌های «تقریباً خالی»، بیگانگی را برمی‌انگیزد:

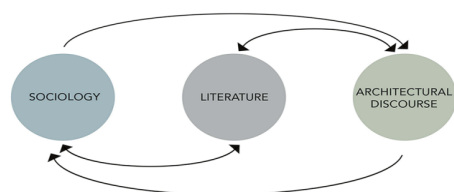
این سبک مینیمالیستی کار دوربین، دقیقاً با موضوع، نور خورشید تابستانی بدون سایه و نمای تقریباً خالی خانه‌های گران‌قیمت مطابقت دارد - همه‌چیز به طرز عجیبی سفید و رنگ‌پریده است، از همه احساسات تهی گشته است، انگار کسی در حال بازدید از مجموعه‌ای از آزمایشگاه‌ها در یک پارک علمی با فناوری پیشرفته است که در آن هیچ عامل انسانی استخدام نشده است. (بالارد، ۱۹۸۹، ص ۶).

بنابراین می‌توان استنباط کرد که گفتمان معماری، مفهوم بیگانگی را از علوم اجتماعی در دو زمینه متفاوت وام گرفته است: اول، محیطی که افراد را از طریق استفاده از ساختارهای معماری یا ساخت‌وسازهای شهری از خود بیگانه می‌کند. دوم، شکلی بیگانه‌کننده که از طریق استفاده از متریال، مستقیم‌تر از محیط ساخته‌شده ادراک می‌شود. با این حال، در گفتمان بالارد، بیگانگی به گونه‌ای دیگر نیز ظاهر می‌شود؛ میلند هیچ کمکی از رانندگان جزیره بتنی دریافت نمی‌کند، ساکنان برج بلندمرتبه ارزش‌های انسانی خود را با از خود بیگانگی از طریق اثر افزوده معماری از دست می‌دهند و شخصیت اصلی در سوپر کن به صراحت درباره بیگانگی فرهنگی بحث می‌کند.

نتیجه‌گیری

اگرچه لوفور در مورد «آشفته‌کردن فضای ادبی با مادیت انضمامی فضاهای اجتماعی زیسته» هشدار می‌دهد (۱۹۹۱)، ۱۹۹۴ همان‌طور که در استرئوسکی، ۲۰۰۹، ص ۴ نقل شده است)، اما با پذیرفتن واقعیت مادی، همان‌طور که در محدوده این مقاله مطرح شده است، خوانش رابطه سه قلمرو - گفتمان معماری، جامعه‌شناسی و ادبیات - به نتایج مؤثری ختم خواهد شد که از طریق یکی از این قلمروها به‌تنهایی قابل دستیابی نیست. این مطالعه نشان داده است که این سه قلمرو، همدیگر را تغذیه می‌کنند و به یکدیگر شکل داده و در نقش ابزاری برای هم عمل می‌کنند. رابطه بین گفتمان معماری و جامعه‌شناسی را می‌توان از طریق ادبیات خواند، درحالی‌که معماری در عصر مورد بحث هم در ادبیات و هم در جامعه‌شناسی، جایگاه مهمی دارد. بنابراین، رمان‌های بالارد شرایط و روابط خاصی را در تاریخ به تصویر می‌کشند؛ و در همین حال مضامین جامعه‌شناختی و تصاویر معماری را می‌توان از طریق روایت او بازخوانی کرد. بعلاوه داستان‌های بالارد، منعکس‌کننده شرایط اجتماعی گفتمان عمومی و معماری با مضامین موازی بین جامعه‌شناسی در سال‌هایی است که وی در حال نوشتن بود؛ یعنی سال‌هایی بین ۱۹۶۰ تا ۲۰۰۰. مضامین منتخبی که بالارد برای رمان‌های خود برگزیده بود، منعکس‌کننده شرایط پس از جنگ جهانی دوم است. در حین بیان داستانی در مورد یک شهر یا مردم، تصویرسازی او از معماری آن دوران، سرنخ‌هایی از جامعه ساخته‌شده و شهرهایی به ما می‌دهد که هم در گفتمان جامعه‌شناسی و هم در گفتمان معماری مورد بحث قرار می‌گیرند. این مقاله، میان‌رشته‌ای بودن ادبیات، گفتمان معماری و جامعه‌شناسی را با برجسته کردن روابط و تعاملات آن‌ها، در کنار طرح‌هایی از چارچوب کلی جامعه و شهرها در عصر تصویر شده، از طریق چهار رمان بالارد نشان داده است.

در اینجا، جامعه‌شناسی به‌وضوح هم گفتمان معماری و هم ادبیات را تغذیه می‌کند، درحالی‌که ادبیات از گفتمان معماری سود برده است. با این حال، همچنین مهم است که در نظر داشته باشیم که روابط معکوس - یعنی سهم ادبیات در گفتمان معماری، سهم گفتمان معماری در جامعه‌شناسی، و سهم ادبیات در جامعه‌شناسی - نیز امکانات و مسیرهای جدیدی را برای این رشته‌ها ایجاد کرده است (تصویر ۱). در عین حال، چنین روابط میان‌رشته‌ای، می‌تواند دیدگاه‌ها و فرصت‌های جدیدی را برای مطالعات آتی ایجاد کند. بنابراین، این بحث در مورد بالارد را در مطالعات بعدی، می‌توان به تحقیقاتی در مورد دیگر نویسندگان و ژانرها گسترش داد.



تصویر ۱. رابطه معماری، جامعه‌شناسی و ادبیات داستانی، ۲۰۱۹.

منبع: نویسندگان

- Ballard, J. G. (1975). *High-Rise*. Carroll & Graf Pub.
- Ballard, J. G. (1989). *Running wild*. Hutchinson.
- Ballard, J. G. (2004). *Beton Ada* (Gökçe Metin, Trans.). Ayrıntı Yayınları.
- Ballard, J. G. translated by Zeynep Çiftçi (2004). *Süper Kent* (Z. C., Trans.). Ayrıntı Yayınları.
- Baxter, J. (2011). *The inner man: The life of J.G. Ballard*. Orion.
- Blakely, E. J., & Snyder, M. G. (1997). Divided we fall: Gated and walled communities in the United States. In N. Ellin (Ed.), *Architecture of Fear* (pp. 85–99). Princeton Architectural Press. <http://www.academia.edu/download/40799575/dividedwefall.pdf>
- Cacciari, M. (1993). *Architecture and nihilism: On the philosophy of modern architecture*. Yale University Press.
- Caldeira, T. P. R. (2000). *City of walls: Crime, segregation, and citizenship in Sao Paulo*. University of California Press.
- Classism (2018). In Merriam-Webster's dictionary (10th ed.). Retrieved from <https://www.merriam-webster.com/>
- Curtis, W. J. R. (1996). *Modern architecture since 1900*. Phaidon.
- Delville, M. (1998). *J.G. Ballard*. Northcote House.
- Duany, A., Plater-Zyberk, E., & Speck, J. (2000). *Suburban nation: The rise of sprawl and the decline of the American dream*. North Point Press.
- Flusty, S. (1997). Building paranoia. In N. Ellin (Ed.), *Architecture of fear* (pp. 47–59). Princeton Architectural Press.
- Fortin, D. T. (2011). *Architecture and science-fiction film: Philip K. Dick and the spectacle of home*. Routledge.
- Giddens, A. (1971). *Capitalism and modern social theory: An analysis of the writings of Marx, Durkheim and Max Weber*. Cambridge University Press.
- Goddard, J., & Pringle, D. (1976). *J. G. Ballard, the first twenty years*. Bran's Head Books Ltd.
- Heynen, H. (1999). *Architecture and modernity: A critique*. MIT Press.
- Jacobs, A., & Appleyard, D. (1987). Toward an urban design manifesto. *Journal of the American Planning Association*, 53(1), 112–120. <https://doi.org/10.1088/1944368708976642>
- Jacobs, J. (1992 [1961]). *The death and life of great American cities*. New York: Vintage Books.
- Klein, S. (2019). "A sealed rectilinear planet": The skyscraper as vertical heterotopia in J. G. Ballard's *High-Rise* and Ben Wheatley's screen adaptation. *Space and Culture*, 1–16. <https://doi.org/10.1177/1206331218822950>
- Ockman, J. (1995). Venice and New York [Special issue on Manfredo Tafuri]. *Casabella* 59, 619–20 (January–February), 57–71.
- Ostrowidzki, E. A. (2009). Utopias of the new right in J. G. Ballard's Fiction. *Space and Culture*, 12(1), 4–24. <https://doi.org/10.1177/1206331208327745>
- Ricoeur, P. (1986). *Lectures on ideology and utopia*. (G. H. Taylor, Ed.). Columbia University Press.
- Sayer, D. (1991). *Capitalism and modernity: An excursus on Marx and Weber*. Routledge. <https://books.google.com.tr/books?id=GdwOAAAAQAAJ>
- Sennett, R. (1977). *The fall of public man*. Cambridge University Press.
- Şenyapılı, T.. (2003). Kaçış Adaları. *Arredamento Mimarlık*, 160, 57–61.

- Simmel, G. (1997). Metropolis and mental life. In N. Leach (Ed.), *Rethinking architecture: A reader in cultural theory* (pp. 63–78). Routledge.
- Symbiosis (2018). In Merriam-Webster's dictionary (10th ed.). Retrieved from <https://www.merriam-webster.com/>
- Tafuri, M. (1976). *Architecture and utopia: Design and capitalist development* (B. L. L. Penta, Trans). MIT Press.
- Tafuri, M., & Dal Co, F. (1986). *Modern architecture*. Electa/Rizzoli.
- Thomson, S. (2004). Places within and without: Memory, the literary imagination, and the project in The design studio. In E. Bastéa (Ed), *Memory and architecture* (pp. 317–329). University of New Mexico Press.
- Ultav, Z. T., Çağlar, T. N., & Durmaz Drinkwater, S. B. (2015). Architectural literary analysis: Reading “The Death of the Street” through Ballard’s literature and Trancik’s “Lost Space.” *Metu Journal of the Faculty of Architecture*, 32(2), 133–150. <https://doi.org/10.4305/METU.JFA.2015.2.10>